



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۱

صبحدم شد، زود برخیز، ای جوان  
رخت بربند و برس در کاروان

کاروان رفت و تو غافل خفته‌ای  
در زیانی، در زیانی، در زیان\*

عمر را ضایع<sup>(۱)</sup> مکن در معصیت  
تا تر و تازه بمانی جاودان

نفسِ شومت را بگش کان دیوِ توست  
تا ز جیبت سر برآرد حوریان<sup>(۲)</sup>

چون بگشتی نفسِ شومت را یقین  
پای نه بر بامِ هفتم آسمان

چون نماز و روزهات مقبول شد  
پهلوانی، پهلوانی، پهلوان

پاک باش و خاک این درگاه باش  
کبر<sup>(۳)</sup> کم کن در سماع<sup>(۴)</sup> عاشقان

گر سماعِ عاشقان را مُنکری<sup>(۵)</sup>  
حشر<sup>(۶)</sup> گردی در قیامت با سگان

گر غلامِ شمسِ تبریزی شدی  
نعره زن کالحمدُ لک یا مُستعان

فریاد بزن ای یاری گر ( فریاد رس ) سپاس بر تو.

\* قرآن کریم، سوره العصر(۱۰۳)، آیه ۲ و ۳

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ(۲)

که آدمی در زیانکاری است.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر سفارش کردند.

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۵۹

چون خلیل از آسمان هفتمین  
بگذرد که لا أُحِبُّ الْاَفْلِین<sup>۱</sup>

این جهان تن، غلط انداز شد  
جز مر آنرا کوز شهوت باز شد

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۶

اندرین وادی مرو بی این دلیل  
لا أُحِبُّ الْاَفْلِینِ گو چون خلیل

### قرآن کریم، سوره انعام(۶)، آیه ۷۶

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْاَفْلِینِ

چون شب او را فروگرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فرو شوندهگان را دوست ندارم.

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۰

چه عجب که سِرِّ ز بد پنهان کنی  
این عجب که سِرِّ ز خود، پنهان کنی

کار، پنهان کن تو از چشمانِ خُود  
تا بُودِ کَارَتِ سلیم از چشمِ بَد

خویش را تسلیم کن بر دام مُزد  
وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد

می دهند آفیون<sup>(۸)</sup> به مردِ زخم مند<sup>(۹)</sup>  
تا که پیکان از تنش بیرون کنند

وقتِ مرگ، از رنج او را می دَرزند  
او بدان مشغول شد، جان می بَرزند

چون به هر فکری که دل خواهی سپرد  
از تو چیزی در نهان خواهند برد

هر چه اندیشی و تحصیلی کنی  
می درآید دزد از آن سو کایمنی

پس بدان مشغول شو، کآن بهترست  
تا ز تو چیزی بَرَد کآن کِهترست<sup>(۱۰)</sup>

بارِ بازرگان چو در آب اوفتد  
دست اندر کاله<sup>(۱۱)</sup> بهتر زند

چونکه چیزی فوت خواهد شد در آب  
ترکِ کمتر گوی و ، بهتر را بیاب

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵۸

هزل<sup>(۱۲)</sup>، تعلیم است آن را جد<sup>(۱۳)</sup> شنو  
تو مشو بر ظاهرِ هزلش گرو

هر جدی، هزلست پیشِ هازلان<sup>(۱۴)</sup>  
هزل ها، جدست پیشِ عاقلان

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۰۱

چه حلالی خواست می‌باید ز من؟  
که منم مُجرم‌ترِ اهلِ زَمَن<sup>(۱۵)</sup>

آنچه گفتندم ز بد از صد یکی ست  
بر من این کشف ست، ار کس را شکی ست

کس چه می‌داند ز من جز اندکی؟  
از هزاران جرم و بد فعلم یکی

من همی دانم و آن ستّار<sup>(۱۶)</sup> من  
جرم ها و زشتی کردار من

اول، ابلیسی مرا استاد بود  
بعد از آن، ابلیس پیشم باد بود

حق بدید آن جمله را، نادیده کرد  
تا نگردم در فُضیحت<sup>(۱۷)</sup> روی‌زرد<sup>(۱۸)</sup>

باز، رحمت پوستین دوزیم<sup>(۱۹)</sup> کرد  
توبه شیرین چو جان روزیم کرد

هر چه کردم، جمله ناکرده گرفت  
طاعت ناکرده آورده گرفت

همچو سرو و سوسنم آزاد کرد  
همچو بخت و دولتم دلشاد کرد

نام من در نامه پاکان نوشت  
دوزخی بودم ببخشیدم بهشت

آه کردم، چون رَسَن<sup>(۲۰)</sup> شد آهِ من  
گشت آویزان رَسَن در چاه من

آن رَسَن بگرفتم و بیرون شدم  
شاد و رَفْت<sup>(۲۱)</sup> و فَرِبِه و گُلْگُون شدم

در بُن چاهی همی‌بودم زَبون  
در همه عالم نمی‌گنجم کنون

آفرین ها بر تو بادا ای خدا  
ناگهان کردی مرا از غم جدا

گر سر هر موی من یابد زبان  
شکرهای تو نیاید در بیان

می‌زنم نعره درین روضه<sup>(۳۳)</sup> و عیون<sup>(۳۴)</sup>  
خلق را یا لیت قومی یعلمون

من در میان این بوستانها و چشمه ساران در خطاب به مردم فریاد برمی آورم که: ای کاش قوم من بدانستندی.

### قرآن کریم، سوره یس(۳۶)، آیه ۲۶

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۷

باز خواندن شهزاده، نصوص را از بهر دلآکی، بعد از استحکام توبه و قبول توبه و بهانه کردن او و دفع گفتن

بعد از آن آمد کسی کز مرحمت  
دختر سلطان ما می‌خواندت

دختر شاهت همی خواند، بیا  
تا سرش شویی کنون، ای پارسا

جز تو دلآکی نمی‌خواهد دلش  
که بمالد یا بشوید با گلش

گفت: رو رو، دست من بیکار شد  
وین نصوص تو کنون بیمار شد

رو، کسی دیگر بجو اشتاب<sup>(۳۵)</sup> و نقت<sup>(۳۶)</sup>  
که مرا والله دست از کار رفت

با دلِ خود گفت: کز حد رفت جُرم  
از دلِ من کی رود آن ترس و گُرم؟<sup>(۳۶)</sup>

من بمردم یک ره و باز آمدم  
من چشیدم تلخیِ مرگ و عدم

توبه یی کردم حقیقت با خدا  
نشکنم تا جان شدن از تن جدا

بعد آن محنت که را بارِ دگر  
پا رود سوی خطر؟ الا که خر

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۲۰

جواب گفتن خر، روباه را

گفت: رو رو، هین ز پیشم ای عدو  
تا نبینم روی تو، ای زشت‌رو

آن خدایی که تو را بدبخت کرد  
روی زشتت را کریه و سخت کرد

با کدامین روی می‌آیی به من  
این چنین سغری<sup>(۳۷)</sup> ندارد کرگدن

رفته یی در خونِ جانم آشکار  
که تو را من زه برم تا مرغزار

تا بدیدم روی عزرائیل را  
باز آوردی فن و تسویل<sup>(۳۸)</sup> را؟

گرچه من ننگِ خرانم، یا خرم  
جانورم، جان دارم این را کی خرم؟

آنچه من دیدم ز هولِ بی‌امان  
طفل دیدی، پیر گشتی در زمان\*\*

بی‌دل و جان، از نَهیبِ (۳۹) آن شِکُوهِ (۴۰)  
سَرنگونِ خود را در افکندم ز کوه

بسته شد پایم در آن دم از نَهیب  
چون بدیدم آن عذابِ بی‌حجاب

عهد کردم با خدا کایِ ذُوالمِینِ (۴۱)  
برگشا زین بستگی تو پایِ من

تا ننوشم (۴۲) و سوسه کس بعد ازین  
عهد کردم، نذر کردم ای مُعینِ (۴۳)

حق گشاده کرد آن دم پایِ من  
ز آن دعا و زاری و ایمایِ (۴۴) من

ورنه اندر من رسیدی شیرِ نر  
چون بُدی در زیرِ پنجه شیر، خر؟

باز بفرستادت آن شیرِ عَرینِ (۴۵)  
سوی من از مکر، ای بِنَسِ الْقَرینِ (۴۶)\*\*\*

حق ذاتِ پاکِ الله الصَّمَدِ (۴۷)  
که بُوَد به مارِ بد از یارِ بد

مارِ بدِ جانی ستاند از سَلیمِ (۴۸)  
یارِ بدِ آرد سوی نارِ مقیم

از قَرینِ (۴۹) بی‌قول و گفت و گوی او  
خو بدزد دل نهان از خوی او

چونکه او افکند بر تو سایه را  
دزد آن بی‌مایه از تو مایه را

عقلِ تو گر ارژدهایی گشت مست  
یارِ بدِ او را زُمُرْدُ دان که هست

دیده عقلت بدو بیرون جهد  
طعن<sup>(۴۰)</sup> اوت اندر کف طاعون نهد

### \*\* قرآن کریم، سوره مُرَّمَل (۷۳)، آیه ۱۷

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا

اگر کافر شوید در روزی که کودکان را پیر گرداند، چگونه (از سختی عذاب الهی) در امان خواهید ماند؟

### \*\*\* قرآن کریم، سوره زخرف (۴۳)، آیه ۳۸

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ

هنگامی که به سوی ما آید (در نهایت حسرت) گوید: ای کاش میان من و تو (شیطان) فاصله ای به مسافت خاور و باختر می بود که او (شیطان) همنشین بدی است.

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹

چون ز مُرده زنده بیرون می‌کشد  
هر که مُرده گشت، او دارد رَشَد<sup>(۴۱)</sup>

چون ز زنده مرده بیرون می‌کند  
نفس زنده سوی مرگی می‌تند

مُرده شو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ<sup>(۴۲)</sup>  
زنده‌یی زین مُرده بیرون آورد

مرده شو، یعنی از نفس و نفسانیات پاک شو تا خداوند بی نیاز که زنده را از مُرده بیرون می آورد، زنده ای را از مُرده تو بیرون آورد.

### قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۹۵

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ ۗ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ۗ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ ۗ فَاَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ

خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، و زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای یکتا. پس، چگونه از حق منحرفتان می‌کنند؟



- (۱) ضایع کردن: تباه کردن، نابود کردن  
 (۲) حور: جمع حور به معنی زن زیبای بهشتی، برکات ایزدی در این لحظه  
 (۳) کبر: خودخواهی، خودنمایی  
 (۴) سماع: شرکت دسته‌جمعی در ترانه‌خوانی و پایکوبی، آوازخوانی، وجد و سرور، رقصیدن فرم انسانی با آهنگ زندگی  
 (۵) منکر: انکارکننده  
 (۶) حشر: برانگیختن، زنده کردن، قیامت، رستاخیز، معاشرت  
 (۷) لا اُجِبُ الاَفلین: من افول کنندگان را دوست ندارم  
 (۸) اُقیون: تریاک  
 (۹) زخم مند: کسی که تنش زخمی و مجروح شده  
 (۱۰) کَهر: بسیار ناچیزتر و کم ارزش تر  
 (۱۱) کاله: کالا  
 (۱۲) هزل: شوخی  
 (۱۳) جد: جدی  
 (۱۴) هازل: بیهوده گو، در اینجا منظور کسی که همه چیز زندگی را شوخی می‌گیرد.  
 (۱۵) زَمَن: زمان، روزگار  
 (۱۶) سَتَّار: بسیار پوشاننده  
 (۱۷) فُصیحت: رسوایی، بدنامی، عیب  
 (۱۸) روی‌زده: شرمگین و خجالت زده  
 (۱۹) پوستین دوزی: وصله زدن بر پوستین، در اینجا به معنی اغماض و چشم پوشی از گناه  
 (۲۰) رَسَن: ریسمان، طناب  
 (۲۱) زَفَت: بزرگ، ستر  
 (۲۲) روضه: گلشن، بوستان  
 (۲۳) عُیون: جمع عین به معنی چشمه  
 (۲۴) اِشتاب: شتاب  
 (۲۵) تَفَت: شتابان  
 (۲۶) کُرْم: اندوه، دلتنگی  
 (۲۷) سَغری: مخفف ساغری به معنی پوست اسب و الاغ، در اینجا مراد پوست کلفت و ضخیم است.  
 (۲۸) سَویل: آراستن زنتی، عمل بدی را خوب جلوه دادن، فریب دادن  
 (۲۹) نَهب: هبیت، ترس. در اینجا مراد شدت و سختی است  
 (۳۰) شِکوه: ترس و بیم  
 (۳۱) ذَوَالِئِن: دارای نعمت‌ها  
 (۳۲) نَنوشم: نشنوم، مخفف ننوشم از مصدر نئوشیدن به معنی شنیدن.  
 (۳۳) مُعین: یاور، یاری کننده  
 (۳۴) اِیماء: اشاره کردن با دست و ابرو و غیره  
 (۳۵) غَرین: بیشه، نیزار  
 (۳۶) بَسُّ الْقَرین: همنشین بد  
 (۳۷) صَمَد: بی نیاز، از صفات خداوند  
 (۳۸) سَلیم: مار گزیده  
 (۳۹) قَرین: همنشین  
 (۴۰) طَعن: طعنه  
 (۴۱) زَشَد: به راه راست رفتن  
 (۴۲) مَخْرَجُ الْحَی: بیرون آورنده زنده